

پرسش ۱۱۱: چرا شیعه بعد از وفات هر امام سرگردان می شدند؟!

السؤال / ۱۱۱ : بسم الله الرحمن الرحيم، السيد أحمد الحسن (ع)، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

لي صديقة سنّية وقد طرحت عليّ بعض الإشكالات التي حيرتني، وهي:

إذا كان القائم (ع) محدّد أنّه التاسع من ولد الحسين لماذا ظن بعض الشيعة المقرّبين أنّه الإمام الكاظم (ع)، وإذا كانت هناك قائمة محددة من رسول الله والزهراء بأسماء الأئمة، لماذا يتحير الشيعة بعد وفاة كل إمام حتى إنّ زرارة بن أعين مات ولم يؤمن بإمامة الإمام الكاظم (ع)؟

المرسل: شيماء حسن علي

بسم الله الرحمن الرحيم، سيد احمد الحسن (ع)، سلام عليكم ورحمت الله و بركاته. دوستی سنی دارم که برای من بعضی شبهات را مطرح کرده که مرا حیران نموده است؛ اگر دقیقاً مشخص است که قائم (ع) نهمین فرزند از نواده‌های امام حسین (ع) است پس چرا بعضی از شیعه‌های مقرب و نزدیک گمان کردند که قائم، امام موسی کاظم (ع) است؟ و اگر ائمه از طرف رسول خدا (ص) و حضرت زهرا (ع) با ذکر نام مشخص شده‌اند، چرا شیعه پس از وفات هر امام حیران و سرگردان می‌شده است تا جایی که حتی زرارة بن اعین در حالی وفات یافت که به امامت امام موسی کاظم (ع) ایمان نداشت؟!

فرستنده: شیماء حسن علی

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

قبل الإجابة يجب أن تعلمي أنّ زرارة بن أعين كان مريضاً بمرض الموت قبل شهادة الإمام الصادق (ع)، ولبث بعد الصادق (ع) أياماً لم تجز الشهرين ثم مات بمرضه، ومات مؤمناً موالياً لأهل البيت (ع) ولم يكفر بإمامة الكاظم (ع) ([441]).

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد و آل محمد الأئمة والمهديين وسلّم تسليماً.

قبل از پاسخ گفتن باید بدانی که قبل از شهادت امام صادق (ع) زرارة بن اعين در بستر بیماری ای بود که منجر به فوتش شد و روزهایی که پس از شهادت امام صادق (ع) زنده بود به دو ماه نمی رسید و در حالی وفات کرد که دوست دار اهل بیت (ع) بود و به امامت امام کاظم (ع) کافر نبود ([442]).

أما كفر الناس بالأنبياء والأوصياء رغم ذكر من سبقهم لهم، فهو ليس من مختصات من ادعى مشايعة الأئمة (ع)، بل هذا سبيل كثير من بني آدم في متابعة إبليس (لعنه الله) في التكبر على حجة الله وخليفته سبحانه وتعالى: (وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ) ([443]).

علی رغم گفته های پیشینیان، مردم به انبیا و اوصیا کفر ورزیدند و این خصیصه، صرفاً از خصوصیات مدعیان شیعیه ی امامی (ع) نمی باشد بلکه این راه و روش عده ی زیادی از فرزندان آدم (ع) در پیروی از ابلیس (لعنت الله) در تکبر بر حجت خدا و جانشین او سبحان و متعال می باشد: « و شما را بیافریدیم، و صورت بخشیدیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه، جز ابلیس، سجده کردند و او در شمار سجده کنندگان نبود» ([444]).

ألم يُذكر محمد (ص) في التوراة والإنجيل وباسمه وصفته، بل إنّ اليهود أسسوا المدينة المباركة لانتظاره، وكانوا يعلمون أنّها موضع هجرته، ومع هذا كفر به معظم اليهود والنصارى إلا القليل ممن وفوا بعهد الله. ألم يُذكر عيسى (ع) في التوراة باسمه وصفته، ومع هذا كفر به معظم اليهود. إنّ مسألة الكفر بالأنبياء

والأوصياء(ع) حمل شعارها العلماء غير العاملين في كل زمان، وتابعهم عبدهم الذين يرفضون أن يكونوا أحراراً.

آیا محمد(ص) با نام و صفت در تورات و انجیل ذکر نشده بود؟! حتی یهودیان، مدینه‌ی مبارک را برای انتظار او بنا کرده بودند و می‌دانستند که مدینه محل هجرت او می‌باشد! با این وجود، بیشتر یهودیان و مسیحیان به او کافر شدند، مگر تعداد بسیار کمی که به عهد خدا وفادار ماندند. آیا عیسی(ع) با نام و صفات در تورات ذکر نشده است؟! و با این وجود بیشتر یهودیان به او کافر شدند. جلودارهای کفر به انبیا و اوصیا(ع) در هر زمان و مکان، علمای بی‌عمل بوده‌اند و پیروان آنها بندگان حقیرشان می‌باشند که آزاد بودن را نمی‌پذیرند.

وأنا أنصحك بقراءة وصية رسول الله(ص) وعشرات الروايات الدالة على المهديين الإثني عشر وعلى أولهم وهو مذكور باسمه وصفته، فلماذا كفر به علماء آخر الزمان؟ فحجج العلماء غير العاملين اليوم هل تعتقدون أنها كانت مستعصية على علي بن حمزة الباطني عندما أنكر إمامة الإمام الرضا (ع) وادعى الوقوف عند الإمام موسى بن جعفر(ع)، وإنه القائم، ولم يكن هذا الإدعاء إلا لحب الدنيا وحب الرئاسة الباطلة من علي بن حمزة الباطني وأشباهه.

من تو را به خواندن وصیت رسول خدا(ص) و ده‌ها روایت که بر مهدیون دوازده‌گانه و اولین آنها که با نام و صفت دلالت دارند توصیه می‌کنم؛ پس چرا علمای آخر الزمان به او کافر می‌باشند؟! آیا شما معتقد هستی که دلایل علمای بی‌عمل امثال علی بن حمزه‌ی بطائنی پذیرفتنی است؛ هنگامی که امامت امام رضا(ع) را منکر شد و بر امام موسی کاظم(ع) توقف نمود که او همان قائم می‌باشد؛ در حالی که چنین ادعایی صورت نمی‌گیرد مگر از سر حب دنیا و حب ریاست باطل از افرادی چون علی بن حمزه‌ی بطائنی و نظایرش!

ثم هناك كثير من الروايات عن الرسول(ص) التي وردت في مصادر السنة، منها حديث الغدير الذي أمر به رسول الله المسلمين بمبايعة علي (ع)، وبإيعه أبو بكر وعمر، ومنها حديث الوصية وأحاديث مدحه(ص) شيعة علي (ع)، ومع هذا لم يؤمن السنة أنّ علياً (ع) هو وصي رسول الله(ص) وخليفة الله سبحانه بعد رسول الله(ص)، وتأولوا المولى بأنه الناصر لا غير، وإنهم هم شيعة علي الممدوحون، وإنّ الوصية تخص الميراث ودينه(ص) لا غير....، وتأولوا حديث: إنّ علياً (ع) من رسول الله(ص) كهارون (ع) من موسى (ع)....، وتأولوا...، وتأولوا.

روايات بسیاری از رسول الله(ص) در کتابهای معتبر منابع اهل سنت آمده است، از جمله حدیث غدیر که در آن رسول خدا به بیعت با علی(ع) فرمان داد و ابوبکر و عمر نیز با او بیعت کردند. و از جمله، حدیث وصیت و احادیثی که حضرت(ص) شیعیان علی(ع) را مدح و ستایش نموده است؛ با این حال سنیها به اینکه علی(ع) وصی رسول خدا(ص) و خلیفه‌ی خداوند سبحان بعد از رسول خدا(ص) است، ایمان نیاوردند و کلمه‌ی «مولى» را فقط به ناصر و یاری‌دهنده‌ی رسول خدا(ص) تأویل نمودند و نه چیز دیگری! و مدعی شدند که خودشان شیعه‌ی علی ستایش شده هستند و وصیت فقط در خصوص میراث و دیون آن حضرت(ص) بوده است و نه چیز دیگر.... و حدیث «علی(ع) نسبت به رسول خدا(ص) مثل هارون(ع) برای موسی(ع) است» را تأویل کردند و.... تأویل کردند و.... تأویل کردند.

ثم هم يصحون ما ورد عن رسول الله(ص): (إنّ فاطمة(ع) سيدة نساء العالمين) ثم لا يجدون حرجاً في تصحيح عمل عمر وجماعة من المنافقين في الهجوم على بيت فاطمة(ع)، حتى إنّهم يفتخرون بأشعارهم بما فعله عمر من الهجوم على دار فاطمة(ع) فلذة كبد محمد(ص)، وهذه أبيات لحافظ إبراهيم المعروف بشاعر النيل:

وقوله لعلّي قالها عمر أكرم بسامعها أعظم بملقيها
حرقّت دارك لا أبقى عليك بها إن لم تباع و بنت المصطفى فيها
ما كان غير أبي حفص يفوه بها أمام فارس عدنان و حامياها

حدیث وارد شده از رسول خدا(ص) که «فاطمه(ع) سرور زنان دو عالم است» را صحیح می‌دانند و در عین حال از اینکه عمل عمر و همراهان منافق او در حمله به خانه‌ی فاطمه(ع) جگر گوشه‌ی رسول خدا(ص) را صحیح بدانند، هیچ شرم و حیایی ندارند. ابیات زیر از حافظ ابراهیم معروف به شاعر نیل می‌باشد:

و آن سخنی که عمر به علی گفت همان که شنونده‌اش کریم و
گوینده‌اش بزرگ است

که خانه‌ات را آتش زدم تا بر این نمایی که بیعت نکنی، هرچند دختر مصطفی در
آن باشد

غیر از پدر حفصه کسی را نتواند چنین بگوید در برابر دل‌آور بی‌نظیر عدنان و
حامی آنها [445]

وَأَنَا أَقُولُ لِحَافِظِ إِبْرَاهِيمَ صَدَقْتَ فِي هَذَا، مَا كَانَ أَحَدٌ يَجْرُؤُ عَلَيَّ حَرْقَ بَيْتِ
فَاطِمَةَ(ع)؛ لِأَنَّهُ بَيْتُ مُحَمَّدٍ(ص)، إِلَّا عَمْرُ أَبُو حَفْصَةَ، وَصَدَقْتَ يَا حَافِظَ إِبْرَاهِيمَ
عِنْدَمَا وَصَفْتَ عَمْرَ فِي صَدْرِ بَيْتِكَ:

قد كنت أعدى أَعَادِيهَا فَصَرْتُ لَهَا بِنِعْمَةِ اللَّهِ حَصْنَا مِنْ أَعَادِيهَا

و من به حافظ ابراهیم می‌گویم که تو در این مورد راست گفتی، هیچ کس جرأت
آتش زدن خانه‌ی فاطمه(ع) را نداشت چرا که خانه‌ی محمد(ص) بود و فقط عمر پدر
حفصه می‌توانست! و راست گفتی ای حافظ ابراهیم، هنگامی که عمر را در اولین بیت
شعرت این گونه توصیف نمودی:

تو دشمن‌ترین دشمنان او بودی و شدی به لطف و نعمت خدا، سنگری
برای دشمنان [446]

فأنت صادق في هذا، فقد كان عمر أعدى أعداء رسول الله(ص)، ولكن متى كان عمر حصناً من أعاديها؟ هل عندما فر في أحد وهو يصرخ بالمسلمين ويخذلهم عن نصره رسول الله، وترك رسول الله(ص) وعلياً(ع) في أرض المعركة؟ أم لما رجع عن فتح خيبر خوفاً من اليهود وهو يجبن أصحابه؟ أم أنك تراه حصناً من أعاديها لما هجم على بيت فاطمة بنت محمد(ص) وعصرها خلف الباب وأسقط جنينها وضربها، وأراد حرق دارها؟؟ نحن لم نسمع أنّ عمر بارز الفرسان أو قتل الشجعان من كفار قريش وغيرهم، ولكننا سمعنا وأيقنا أنّ عمر قتل فاطمة بنت محمد(ص) وجنينها المحسن(ع)، والله تعالى يقول: (قُلْ: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [447]، فهل من عاقل فينقذ نفسه من النار. ولا أقول إلا كما قال رسول الله(ص): (إِنَّ الْمَفْتَنَ مَلَقَى حِجَّتَهُ حَتَّى تَلْقِيَهُ فِتْنَتُهُ فِي النَّارِ).

و تو در این گفته، صادق هستی؛ چرا که عمر، دشمن ترین دشمنان رسول خدا(ص) بود ولی کی عمر سنگری برای دشمنان او بود؟ آیا آنگاه که در جنگ احد پا به فرار گذاشت در حالی که بر مسلمانان فریاد می کشید و آنها را به تنها گذاشتن و رها کردن رسول خدا(ص) فرامی خواند؟! و رسول خدا(ص) را ترک کرد در حالی که علی(ع) در میانه ی معرکه ی نبرد بود؟! یا موقعی که ترسان از یهود از فتح خيبر بازگشت در حالی که همراهیان خود را ترسو می خواند؟! یا او را سنگری برای دشمنانش می دانی چرا که به خانه ی فاطمه(ع) دختر محمد(ص) حمله کرد و او را پشت در فشار داد و جنینش را ساقط نمود و خواست که خانه اش را به آتش بکشد؟! ما هرگز نشنیده ایم که عمر با شجاعان جنگیده باشد و دلاورانی از کفار قريش و سايرين را به قتل رسانده باشد، ولی شنیده ایم و يقين داریم که عمر، فاطمه(ع) دختر محمد(ص) و همچنین جنینش محسن(ع) را به قتل رسانیده است؛ در حالی که خداوند متعال می فرماید: « بگو: بر این رسالت مزدی از شما طلب نمی کنم مگر دوست داشتن خویشاوندان » [448]. آیا عاقلی هست که خویشتن را از آتش نجات دهد؟! من نمی گویم جز آنچه رسول خدا(ص) فرمود که: «فتنه جو با حجّت و دلیلش می ماند تا فتنه اش او را به آتش بیندازد».

وإن كانت صاحبة الإشكالات تطلب الحق، فهذا قانون معرفة الحجة من القرآن الكريم، وهذا نص شرح له كتبه في كتاب إضاءات من دعوات المرسلين ج ٣ القسم الثاني، والكتاب منشور ويمكنها قراءته.

اگر کسی که این اشکالات را مطرح نموده است خواهان حق باشد، این قانون شناخت حجت و خلیفه‌ی خدا از قرآن کریم است که در کتاب روشنگری‌ها از دعوت‌های فرستادگان جلد ٣ قسمت دوم نوشته‌ام؛ این کتاب در حال حاضر منتشر شده است و می‌توانید آن را مطالعه نمایید.

إضاءة

روشنگری

(ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ) [449].

« سپس بعد از آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم گرفتند که چندی به زندانش بیفکنند » [450].

(وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٍ) [451].

« و یوسف پیش از این دلایل روشن برایتان آورد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف درگذشت گفتید: خدا پس از او دیگر پیامبری مبعوث نخواهد کرد. خداوند این گونه اسراف‌کار شک‌آورنده را گمراه می‌سازد » [452].

الآيات التي رافقت يوسف (ع) بإذن الله لم تكن عصا تتحول أفعى، ولم تكن يداً تشع نوراً، ولم تكن بحراً ينشق، بل كانت قميصاً أظهر حق يوسف (ع)، وكانت توفيقاً وتسديداً إلهياً لمسيرة يوسف (ع). فمن هم وكم هم الذين يرون أنّ القميص

الذي تمزق بل تمزقه بالذات كان آية، وأين هم الذين يرون توفيق وتسديد الله ليوسف (ع)، ليعرفوا أنه مرسل من الله سبحانه، تلك الآيات رافقت يوسف وآها أولئك الذين رافقوا مسيرة يوسف (ع) ، ولكنهم لم يروها كآيات، وكان أن قرروا: (مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةٌ حَتَّى حِينٍ).

آیات و نشانه‌هایی که به اذن خدا، همراه یوسف (ع) بود، عصای نبود که تبدیل به اژدها شود و دستی نبود که بدرخشد و دریایی نبود که شکافته شود؛ بلکه پیراهنی بود که حق یوسف (ع) را آشکار نمود و توفیق و هدایتی الهی برای مسیر یوسف (ع) بود. کسانی که پاره شدن پیراهن یوسف (ع) را دیدند، چه کسانی و چند نفر بودند؟؛ بلکه فقط پاره شدن پیراهن، به خودی خود، یک نشانه است؟ کجایند کسانی که توفیق و هدایت الهی را برای یوسف (ع) می بینند تا به وسیله‌ی آن بفهمند که او رسولی از سوی خدای سبحان است؟ این آیات و نشانه‌ها همراه یوسف (ع) بود و کسانی که همراه و ملازم یوسف (ع) بودند، آنها را دیدند ولی این حوادث را آیه و نشانه به حساب نیاوردند و چنان شد که تصمیم گرفتند: « سپس بعد از آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم گرفتند که چندی به زندانش بیفکنند » ([453]).

عن أبي جعفر (ع) في قوله: ((ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةٌ حَتَّى حِينٍ))، فالآيات شهادة الصبي والقميص المخرق من دبر واستباقهما الباب حتى سمع مجاذبتها إياه على الباب، فلما عصاها فلم تزل ملحة بزوجها حتى حبسه، وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ، يقول: عبدان للملك أحدهما خباز، والآخر صاحب الشراب، والذي كذب ولم ير المنام هو الخباز) ([454]).

امام باقر (ع) در باره‌ی: «ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةٌ حَتَّى حِينٍ» فرمود: «نشانه‌ها، شهادت دادن کودک و پیراهنی که از پشت پاره شده و مسابقه‌ی آن دو به طرف در بود تا آنجا که شوهر آن زن در پشت در، متوجه علاقه‌ی همسرش به یوسف (ع) شد. اما هنگامی که یوسف (ع) از آن زن سربچی نمود، آن زن مرتب به شوهرش اصرار کرد تا یوسف را به زندان بیفکند: «وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ» (و دو

جوان همراه او به زندان داخل شدند). امام(ع) ادامه داد: آنها، دو خدمت‌کار پادشاه بودند که یکی از آنها نانوا و دیگری مسوول شراب‌خانه بود. آنکه دروغ گفت و رویایی ندیده بود، نانوا بود»([455]).

لم تكن هذه الآيات هي كل ما رافق دعوة ومسيرة يوسف (ع)، بل ما جاء به كل الأنبياء المرسلين كدليل على الدعوة الإلهية التي كلفوا بها، جاء به يوسف (ع) فهو (ع) لم يكن شاذاً عن المرسلين(ع) وعن طريقهم الواحد للدلالة على رسالاتهم: (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ) ([456])، طريقهم المبين: (الوصية أو النص، العلم والحكمة، راية البيعة لله أو الملك لله أو حاكمية الله).

این نشانه‌ها، همه‌ی آن چیزی نبود که همراه دعوت و مسیر یوسف(ع)، بود بلکه هرآنچه انبیای مرسل(ع) به عنوان دلیل بر دعوت الهی که بر آن مکلف بودند، آوردند را یوسف(ع) نیز با خود آورد و او جدای از سایر فرستادگان و راه یکسان آنها برای دلالت بر رسالتشان، نبود: « بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم »([457]). راه آنها، آشکار است: «نصّ یا وصیّت، علم و حکمت، پرچم بیعت برای خدا است یا پادشاهی از آن خدا است یا حاکمیت مخصوص خدا است».

هذه الآيات الثلاث البيّنة جاء بها يوسف (ع): (وَلَقَدْ جَاءكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ)، وقبل أن نعرف كيف ومتى وأين جاء بها يوسف (ع) نحتاج إلى معرفة ما تمثله هذه الأمور الثلاثة في خط الدعوة الإلهية عموماً:

اینها سه نشانه‌ی آشکاری است که یوسف(ع) آورد: « و یوسف پیش از این دلایل روشن برایتان آورد »([458]). پیش از آنکه بدانیم چگونه، کجا و کی یوسف(ع) این دلایل را آورد، باید چیزی که تمثیل این موارد سه‌گانه در خط سیر عمومی دعوت الهی است را بشناسیم:

قال تعالى: (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ * وَمَن يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) [459].

خدای متعال می‌فرماید: «آیا ندیده‌اید که خداوند هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما گردانید و نعمت‌های آشکار و پنهانش را به تمامی بر شما ارزانی داشت؟ و پاره‌ای از مردم، بی هیچ دانشی یا راهنمایی و کتابی روشن، درباره‌ی خدا جدال می‌کنند * و چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است متابعت کنید، گویند: نه، ما از آیینی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، متابعت می‌کنیم؛ اگرچه شیطان آنها را به عذاب آتش فراخوانده باشد * هر که روی خویش را به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد هر آینه به ریسمانی محکم چنگ زده است، و پایان همه‌ی کارها به سوی خدا است» [460].

دعوة الحق لا يمكن أن تكون وحدها دون وجود دعوات باطلة تعارضها، فمنذ اليوم الأول الذي كان فيه نبي يوصي لمن بعده بأمر الله سبحانه وجدنا مدعياً مبطلاً يعارض دعوة الحق، فآدم (ع) أول أنبياء الله مبعثاً يوصي لهابيل (ع)، ويقوم قابيل بمعارضة دعوة الحق، وادعاء حق الخلافة، وحتى القربان الذي كان الفيصل في تحديد وصي آدم (ع) لم يقبل به قابيل كآية دالة على هابيل وصي آدم، وأقدم قابيل على تهديد هابيل الوصي ثم قتله دون تردد أو خوف من الله سبحانه.

امکان ندارد دعوت حق یگانه و تنها باشد؛ بدون وجود هیچ دعوت باطلی که با آن در تعارض باشد! از همان روز اول که پیامبری به فرمان خدای سبحان، بر جانشین پس از خود وصیت نمود، مدعی باطلی را می‌یابیم که با دعوت حق مخالف می‌کند. آدم (ع) اولین نبی از انبیای مبعوث شده از جانب خدا بود که به هابیل (ع) وصیت کرد و قابیل به مخالفت با دعوت حق پرداخت و ادعای حق خلافت نمود و حتی قربانی‌ای را که جانشین آدم را به طور کامل مشخص می‌کرد، به عنوان نشانه‌ای برای خلافت و

جانشینی هابیل (ع) به جای آدم (ع)، نپذیرفت. قابیل به تهدید هابیل وصی، اقدام نمود و سپس، بی هیچ تردید یا ترسی از خدای سبحان، او را به قتل رسانید:

﴿وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لئن بسطت إلي يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي إليك لأقتلك إني أخاف الله رب العالمين * إني أريد أن تبوء بأثمي وإثمك فتكون من أصحاب النار وذلك جزاء الظالمين * فطوأت له نفسه قتل أخيه فقتله فأصبح من الخاسرين﴾ ([461]).

«و به حق، داستان دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانی ای آوردند، از یکیشان پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نگردید. گفت: تو را می کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد * اگر تو بر من دست دراز کنی تا مرا بکشی، من بر تو دست ننگشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است، می ترسم * می خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستم کاران * نفسش او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ پس او را کشت و از زیان کاران گردید» ([462]).

و هذا حصل مع يوسف (ع) لما حسده أخوته، بل وجرى مع كل الأوصياء (ع) فكما أن الله سبحانه وتعالى يصطفي رسله كذا فإن إبليس (لعنه الله) يختار من جنده من يعارض دعوة الحق. فالله سبحانه وتعالى يختار هابيل (ع)، وإبليس (لعنه الله) يختار قابيل ليعارض داعي الله، والله يختار محمداً (ص)، وإبليس يختار مسيلمة وسجاح والأسود وغيرهم ليعارضوا داعي الحق محمداً (ص).

و همین داستان برای یوسف (ع) هم رخ داد؛ آن هنگام که برادرانش به او حسادت ورزیدند. این ماجرا با همه ی اوصیا (ع)، نیز اتفاق افتاده است. همان گونه که خدای سبحان و متعال، فرستادگانش را برمی گزیند، ابلیس (که لعنت خدا بر او باد) هم سربازانش را انتخاب می کند تا با دعوت حق مخالفت ورزند.

خدای سبحان و متعال، هابیل (ع) را انتخاب می کند و ابلیس (که لعنت خدا بر او باد)، قابیل را برمیگزیند تا با دعوت حق معارضه کند. خدا محمد (ص) را برمیگزیند و ابلیس، مسیلمه و سجاح و اسود و سایرین را انتخاب می کند تا با دعوت کننده‌ی به حق یعنی محمد (ص) مخالفت کنند.

وهنا أوجه السؤال: هل يعذر من ترك إتباع محمد(ص) بحجة وجود أكثر من دعوة في الساحة، وإنه لا يستطيع تمييز المحق من المبطل؟! والحق أنه لا يعذر ويكون مصيره إلى جهنم، تماماً كأولئك الذين اتبعوا من ادعوا النبوة أو الرسالة كذباً وزوراً.

سوالی را مطرح می کنم: آیا عذر کسی که پیروی محمد (ص) را رها کند، به این بهانه که در میدان، بیش از یک دعوت وجود دارد و او قادر نیست که حق را از باطل تشخیص دهد، پذیرفته می شود؟

حقیقت آن است که این بهانه پذیرفته نمی شود و بازگشت او به طور کامل به سوی آتش است؛ درست مانند کسانی که به دروغ و باطل، پیرو مدعیان نبوت و رسالت شدند.

ثم هل أن الله سبحانه وتعالى وضع قانوناً يعرف به داعي الحق في كل زمان، وهو حجة الله على عباده وخليفة الله في أرضه، وطاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، والإيمان به والتسليم له هو الإيمان بالله والتسليم لله، والكفر به والإلتواء عليه هو الكفر بالله والإلتواء على الله؟؟

آیا خدای سبحان و متعال قانونی قرار نداد که به وسیله‌ی آن دعوت کننده‌ی حق در هر زمان شناخته شود؟ کسی که حجت خدا بر بندگان و خلیفه‌ی خدا در زمینش است و طاعت از او، طاعت خدا و سرپیچی از او، سرپیچی از خداوند است، و ایمان به او و تسلیم در برابرش، ایمان به خدا و تسلیم در برابر خدا است، و کفر به او و سرپیچی از او، کفر به خدا و سرپیچی از خدا است!

أَمْ أَنْ اللَّهُ تَرَكَ الْحَبْلَ عَلَى الْغَارِبِ (حاشاه سبحانه وتعالى) وهو الحكيم المطلق وقدّر كل شيء فأحسن تقديره: (وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ) [463]، وهو (عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) [464].

یا اینکه خداوند ریسمان را بر کوهان شتر رها کرد (که هرگز خدای سبحان و متعال چنین نمی‌کند) در حالی که او حکیم مطلق است و هر چیز را مقدر فرمود، و چه نیکی است تقدیر او: «و هر چیز را نزد او مقداری معین است» [465]؛ و او: «آن دانای غیب که به قدر ذره‌ای، یا کوچک‌تر از آن و یا بزرگ‌تر از آن، در آسمان‌ها و زمین از خدا پنهان نیست، مگر اینکه همه در کتابی آشکار ثبت می‌شوند» [466].

فالنتيجة أنّ مقتضى الحكمة الإلهية هو وضع قانون لمعرفة خليفة الله في أرضه في كل زمان، ولا بد أن يكون هذا القانون وضع منذ اليوم الأول الذي جعل فيه الله سبحانه خليفة له في أرضه. فلا يمكن أن يكون هذا القانون طارئاً في إحدى رسالات السماء المتأخرة عن اليوم الأول، لوجود مكلفين منذ اليوم الأول، ولا أقلّ أنّ القدر المتيقن للجميع هو وجود إبليس كمكلف منذ اليوم الأول، والمكلف يحتاج هذا القانون لمعرفة صاحب الحق الإلهي، وإلا فإنه سيعتذر عن اتباع صاحب الحق الإلهي بأنه لم يكن يستطيع التمييز، ولا يوجد لديه قانون إلهي لمعرفة هذا الخليفة المنصب من قبل الله سبحانه وتعالى.

پس نتیجه آن است که مقتضای حکمت الهی، وضع قانونی برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش، در هر زمان می‌باشد و لاجرم باید این قانون از همان روز اول که خداوند در زمینش خلیفه قرار می‌دهد، وضع شده باشد و نمی‌تواند این قانون در یکی از رسالت‌هایی که متاخر از روز اول بوده باشد، وضع شده باشد چرا که افراد مکلف از همان ابتدا وجود داشته‌اند و حداقل همه اتفاق نظر دارند که از روز اول، ابلیس به عنوان یک فرد مکلف وجود داشته است و مکلف، نیازمند به این قانون برای شناخت صاحب حق الهی می‌باشد؛ در غیر این صورت عذر و بهانه می‌آورد که نمی‌توانسته است

صاحب حق الهی را تشخیص بدهد و قانونی برای شناخت این خلیفه‌ی منتصب از جانب خدای سبحان و متعال، نداشته است.

والقدر المتیقن للجمیع حول تاریخ الیوم الأول الذی جعل فیہ الله خلیفة له فی أرضه هو: إنَّ الله نص علی آدم، وإنَّه خلیفته فی أرضه بمحضر الملائكة (ع) وإبلیس. بعد أن خلق الله آدم (ع) علمه الأسماء کلَّها، ثم أمر الله من كان یعبده فی ذلك الوقت الملائكة وإبلیس بالسجود لآدم.

از همان روز اولی که خداوند خلیفه‌اش را در زمینش قرار داد، به یقین همه اتفاق نظر دارند که:

۱ - خداوند در محضر ملائکه و ابلیس، نص صریح دارد که آدم(ع) خلیفه‌ی او در زمینش است.

۲ - بعد از اینکه آدم را خلق نمود، تمام اسماء را به او یاد داد.

۳ - بعد از آن، خداوند به تمام کسانی که آن موقع او را عبادت می‌کردند از ملائکه و ابلیس، دستور داد بر آدم سجده کنند.

قال تعالی: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ. قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) ([467]).

خداوند متعال می‌فرماید: «و چون پروردگارت به ملائکه گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم، گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید * و همه‌ی اسم‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به این نام‌ها خبر دهید» ([468]).

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) ([469]).

« و همه نامها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت اگر راست می‌گویید به من از نامهای ایشان خبر دهید»

(فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) ([470]).

« چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر اوبه سجده بیفتید» ([471]).

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) ([472])، ([473]).

«و آنگاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرتافت. آیا شیطان و فرزندانش را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آنکه آنها دشمن شمايند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا برگزیدند» ([474])، ([475]).

هذه الأمور الثلاثة هي قانون الله سبحانه وتعالى لمعرفة الحجة على الناس وخليفة الله في أرضه، وهذه الأمور الثلاثة قانون سنه الله سبحانه وتعالى لمعرفة خليفته منذ اليوم الأول، وستمضي هذه السنة الإلهية إلى انقضاء الدنيا وقيام الساعة: (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) ([476])، (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) ([477]).

این موارد سه‌گانه، همان قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجت خدا بر مردم یا خلیفه‌ی خداوند در زمینش است. این موارد سه‌گانه، قانون و سنت خداوند سبحان که برای شناخت خلیفه‌اش از همان روز اول بوده است، ادامه دارد و تا پایان

دنیا و برپا شدن ساعت، باقی خواهد ماند. « این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت » ([478]). « این سنت خدا است که از پیش چنین بوده است و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت » ([479]).

كما أنه - وببساطة - أي إنسان يملك مصنعا أو مزرعة أو سفينة أو أي شيء فيه عمال يعملون له فيه، لابد أن يعين لهم شخصاً منهم يرأسهم، ولا بد أن ينص عليه بالإسم وإلا ستعم الفوضى، كما لابد أن يكون أعلمهم وأفضلهم، ولا بد أن يأمرهم بطاعته ليحقق ما يرجو، وإلا فإن قصر هذا الإنسان في أي من هذه الأمور الثلاثة فسيجانب الحكمة إلى السفه. فكيف يُجوزُ الناس على الله ترك أي من هذه الأمور الثلاثة وهو الحكيم المطلق!؟

مثالی برای نزدیک کردن بیشتر: اگر شخصی شرکت تولیدی یا مزرعه و یا کشتی داشته باشد که در آن کارگرانی باشند که برای او کار می‌کنند، باید کسی را از میان آنها انتخاب کند تا مسؤول و رئیس آنها باشد و باید او را به اسم معرفی کند وگرنه گرفتاری پیش می‌آید؛ فرد منتخب باید داناتر و برتر از سایرین باشد و لاجرم آنها را به اطاعت از این فرد امر کند تا همه فرمان او را اطاعت کنند تا آنچه مورد انتظار است، حاصل شود. اگر این شخص در یکی از این موارد سه‌گانه کوتاهی کند، حکمت او تبدیل به سفاهت می‌گردد. حال چگونه است که مردم جایز شمرده‌اند که خداوند در یکی از این موارد سه‌گانه کوتاهی کرده باشد، در حالی که او حکیم مطلق است!

وإذا تعرضنا إلى هذا القانون الإلهي بشيء من التفصيل نجد أن النص الإلهي على آدم (ع) تحول إلى الوصية، لعل وجود الخليفة السابق فهو ينص على من بعده بأمر الله سبحانه وتعالى، وهذا من ضمن واجبه كخليفة لله في أرضه، قال تعالى: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) ([480]).

اگر با اندکی تفصیل به این قانون الهی بنگریم، می‌بینیم که این نص صریح الهی بر آدم (ع)، با وجود خلیفه‌ی قبلی، تبدیل به وصیت شده است؛ این خلیفه بر نفر بعد از

خودش به امر خداوند سبحان و متعال وصیت می کند و این از وظایف خلیفه‌ی خدا در زمینش می باشد. خداوند متعال می فرماید: « خدا به شما فرمان می دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید » ([481]).

أما تعليم الله سبحانه لآدم الأسماء فالمراد منه معرفته بحقيقة الأسماء الإلهية وتحليه بها وتجليها فيه؛ ليكون خليفة الله في أرضه، وهو عليه السلام أنبا الملائكة بأسمائهم، أي: عرفهم بحقيقة الأسماء الإلهية التي خلقوا منها، فالله سبحانه عرف آدم كل الأسماء الإلهية وبحسب مقامه (ع)، أما الملائكة فلم يكن كل منهم يعرف إلا الاسم أو الأسماء التي خلق منها، وبهذا ثبتت حجية آدم (ع) عليهم بالعلم والحكمة.

اما تعليم اسماء به آدم توسط خداوند؛ مراد از آن، شناخت او از حقیقت اسمای الهی و آراسته شدنش به آنها و تجلی آنها در او می باشد تا او، خلیفه‌ی خداوند در زمینش گردد. او (ع) ملائکه را از اسماء باخبر ساخت، یعنی: به آنها حقیقت اسمای الهی که از آنها خلق شده بودند را نشان داد. خداوند با توجه به مقام آدم (ع)، همه‌ی اسمای الهی را به او شناساند؛ اما ملائکه جز اسم یا اسم‌هایی که از آن خلق شده بودند، چیز دیگری نمی دانستند و از این رو، حجت بودن آدم (ع) بر آنها از روی علم و حکمت، ثابت گردید.

والأمر الثالث: في هذا القانون الإلهي هو أمر الله سبحانه وتعالى للملائكة وإبليس بالسجود لآدم.

مورد سوم در این قانون الهی، دستور خداوند سبحان به سجده کردن ملائکه و ابلیس به آدم (ع) بود.

وهذا الأمر هو بمثابة ممارسة عملية للخليفة ليقوم بدوره كمستخلف، وممارسة عملية لعمال الله سبحانه (الملائكة) ليقوموا بدورهم كعمال ومتعلمين عند هذا

الخليفة (آدم (ع)). وهذا الأمر ثبت أن حاكمية الله وملك الله في أرضه يتحقق من خلال طاعة خليفة الله في أرضه. وهكذا فإن جميع المرسلين ومنهم محمد(ص) كانوا يحملون هذه الراية (البيعة لله أو حاكمية الله أو الملك لله)، ويواجهون الذين يقرون حاكمية الناس ولا يقبلون بحاكمية الله وملكه سبحانه وتعالى. وهم دائماً متهمون بسبب هذه المطالبة وهذه المواجهة، فعيسى(ع) قيل عنه إنه جاء ليطلب ملك بني إسرائيل ليس إلا، وقيل عن محمد(ص): (لا جنة ولا نار ولكنك الملك)، أي: إن محمداً جاء ليطلب الملك له ولأهل بيته، وقيل عن علي(ع) إنه حريص على الملك.

این دستور به معنی اقدام عملی برای خلیفه بود تا نقش خودش را به عنوان جانشین اجرا نماید و همچنین اقدام عملی برای کارگزاران خدای سبحان (ملائکه) تا وظیفه‌شان را به عنوان کارگزاران و شاگردان در پیشگاه این خلیفه (آدم(ع))، به اجرا رسانند.

این مورد، ثابت می‌کند که حاکمیت و پادشاهی خداوند در زمینش از طریق اطاعت خلیفه‌ی او در زمینش محقق می‌گردد.

به این ترتیب، تمام فرستادگان و از جمله حضرت محمد(ص) این پرچم را با خود حمل می‌کنند: «بیعت برای خدا یا حاکمیت برای خدا یا سلطنت از آن خدا است» و با کسانی که حاکمیت را از آن مردم می‌دانند و پادشاهی خداوند سبحان و متعال را قبول نمی‌کنند، مواجه می‌شوند. آنها (فرستادگان) همواره به دلیل این خواسته‌شان و این مواجهه‌شان، متهم می‌شوند؛ مثلاً در مورد حضرت عیسی(ع) گفتند که آمده است تا پادشاهی بنی اسرائیل را مطالبه کند و نه چیز دیگر، و در مورد حضرت محمد(ص) گفتند: «نه بهشتی در کار است و نه آتش، تنها پادشاهی را می‌خواهد»؛ یعنی محمد(ص) آمده است تا سلطنت را برای خود و خانواده‌اش بخواهد و در مورد حضرت علی(ع) نیز گفته شد که او بر حکومت حریص می‌باشد.

والحقیقة أنه من تابع أحوال عیسی أو محمد(ص) أو علی(ع) يجد أنهم معرضون عن الدنيا وزخرفها وما فيها من مال أو جاه، لكن هذا هو أمر الله لهم بأن يطالبوا بملكه سبحانه وتعالى، ثم هم يعلمون أن الناس لن يُسلموهم الملك، بل سيتعرضون لهم بالسخرية والاستهزاء والهتك ومحاولة القتل أو السجن. فهذا شبيهه عیسی(ع) يُلبسونه تاجاً من الشوك، وهم يسخرون منه قبل صلبه. وعلی(ع) يُكسر باب داره ويكسر ضلع زوجته الزهراء(ع) ويجر من داره والسيوف مشرعة بوجهه. وموسى بن جعفر(ع) الذي حدد فدكاً بأنها الملك وخلافة الله في أرضه يسجن حتى الموت، ومع هذا فإن كثيراً من الجهلة جعلوا ما تشابه عليهم من مطالبة صاحب الحق بملك الله سبحانه وتعالى عاذراً لسقطتهم، وهم يصرخون بوجه صاحب الحق الإلهي أنه جاء ليطلب الملك ليس إلا، والحق أنه لو كان خليفة الله في أرضه طالباً للدنيا أو الملك لما طالب به أصلاً، وهو يعلم أن هذه المطالبة ستكون حتماً سبباً لانتهاك حرمة والاستهزاء والتعريض به على أنه طالب دنيا.

ولی در حقیقت هر کس احوال حضرت عیسی(ع) و محمد(ص) یا علی(ع) را دنبال کرده باشد، می بیند که آنها از دنیا و زینت هایش و هرآنچه از مال و مقام در آن است، روی گردانند؛ ولی این دستور خداوند برای آنها است، که حکومت او سبحان و متعال را مطالبه نمایند. آنها می دانند که مردم این حکومت را به آنها تسلیم نمی کنند بلکه با تمسخر و استهزا و هتك حرمت و اقدام به زندان افکندن و قتل با آنها مواجه می شوند. شبيهه عیسی(ع) را تاجی از خار بر سرش می گذارند در حالی که قبل از به صلیب کشیدنش، مسخره اش می کنند و امام علی(ع)، درب خانه اش را می شکنند، پهلوی همسرش حضرت زهرا(ع) را می شکنند، او را از خانه اش بیرون می کشند و شمشیرها را به طرفش می گیرند. حضرت موسی بن جعفر(ع) وقتی فدک را علامت گذاری می کند که این پادشاهی و حاکمیت خداوند در زمینش است، تا هنگام وفاتش زندانی می شود و با وجود همه ی اینها بیشتر جاهلان از مطالبه ی حق حاکمیت خداوند سبحان و متعال، شبهه ها را برای خود دلیل قرار می دهند تا سقوط کنند در حالی که رو در روی صاحب حق الهی فریاد برمی آورند که او فقط برای گرفتن حکومت آمده است نه چیز دیگر. حق این است که اگر خلیفه ی خدا در زمینش فقط به دنبال دنیا یا حکومت

باشد، اصلاً آن را مطالبه نمی‌کند چون می‌داند این مطالبه به طور قطع سبب هتک حرمت او و مورد استهزا قرار گرفتنش خواهد شد آن هم به جهت اینکه او طالب دنیا است!

ثم لسلك طريقاً آخر يعرفه كل الناس، ولكنهم يتغافلون وهو طريق كل أولئك الذين وصلوا إلى الملك الدنيوي بالخداع والتزوير أو القتل والترويع. فعلي (ع) يطالب بالملك ويقول: أنا وصي محمد وأنا خليفة الله في أرضه، وفي المقابل ذاك الذي وصل إلى الملك الدنيوي أبو بكر بن أبي قحافة يقول: أقبلوني فلست بخيركم. فهل أنّ علياً طالب دنیا؟ أو إنّ ابن أبي قحافة زاهد بالملك الدنيوي، وهو الذي أنكر حق الوصي (ع) وتنكر لوصية رسول الله (ص) لأجل الملك الدنيوي؟! مالكم كيف تحكمون!!!

سپس طریقه‌ی دیگری را پیش می‌گیرد که همه‌ی مردم آن را می‌شناسند اما از آن غفلت می‌ورزند؛ روش تمام کسانی که با خدعه و تزویر یا قتل و ارباب به حکومت دنیوی رسیدند. امام علی (ع) مطالبه‌ی حکومت می‌کند و می‌فرماید که من وصی حضرت محمد (ص) و خلیفه‌ی خدا در زمینش هستم و در مقابل، کسی که به حکومت دنیوی می‌رسد یعنی ابوبکر پسر ابی قحافه، می‌گوید: «مرا رها کنید که من بهتر از شما نیستم».

آیا امام علی (ع) طالب دنیا بود یا ابن ابی قحافه، زاهد به ملک دنیوی؟! در حالی که او منکر حق وصی (ع) و منکر وصیت پیامبر (ص) شد آن هم برای حکومت دنیوی!! شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟!

والوصية بالخصوص جاء بها كل الأوصياء (ع) وأكّدوا عليها، بل وفي أصعب الظروف، نجد الحسين (ع) في كربلاء يقول لهم ابحثوا في الأرض لا تجدون من هو أقرب إلى محمد (ص) منّي: (أنا سبط محمد الوحيد على هذه الأرض) هنا أكّد (ع) على الوصية والنص الإلهي: (أدريّة بعضُها من بعضِ والله سميعٌ عَلِيمٌ) ([482])،

فالذين يفهمون هذه الآية يعرفون أنّ الحسين (ع) أراد أنّ الوصاية محصورة به (ع)؛ لأنه الوحيد من هذه الذرية المستخلفة.

در خصوص وصیت، همه‌ی اوصیا (ع) آن را آوردند و بر آن تأکید نمودند حتی در خطیرترین موقعیت‌ها؛ امام حسین (ع) در کربلا به آنها می‌گوید که تمام دنیا را بگردید، نزدیک‌تر از من به حضرت محمد (ص) را نخواهید یافت (من تنها نوه‌ی محمد بر روی زمین هستم). اینجا او (ع) بر وصیت و نصّ الهی تأکید می‌فرماید: «فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است» ([483]). کسانی که مفهوم این آیه را درک می‌کنند می‌دانند که حسین (ع) می‌گوید که وصیت فقط مختص به او است چرا که او تنها باقی‌مانده از این ذریه‌ی شایسه‌ی خلافت، می‌باشد.

والآن نعود إلى يوسف لنجد:

الوصية: في قول يعقوب (ع) ليوسف (ع): (وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) ([484]).

حال بازمی‌گردیم به داستان یوسف (ع) و می‌بینیم که:

۱ - وصیت:

در سخن یعقوب (ع) به یوسف (ع): «و به این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تأویل خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکیم است» ([485]).

في يعقوب يبيّن أنّ يوسف (ع) وصيه، وإنه امتداد لدعوة إبراهيم (ع) وبكل وضوح، وفي قول يوسف (ع): (وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) ([486]) ، فيوسف (ع) يؤكد انتسابه إلى الأنبياء (ع) وإنه الخط الطبيعي لاستمرار دعوتهم (ع).

يعقوب (ع) با وضوح کامل، روشن می کند که یوسف (ع) وصییش و او استمرار دعوت ابراهیم (ع) می باشد.

و در سخن یوسف (ع): « من پیرو آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم، این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس اند » ([487]) ، یوسف (ع) تأکید دارد که نسب او به انبیا بازمی گردد و او، خط و سیر طبیعی استمرار دعوت آنها است.

العلم: في قوله: (قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانَهُ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ) ([488]). وفي قوله: (.. تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا. فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ) ([489]). وفي قوله: (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) ([490]).

۲ - علم:

در گفته ی یوسف (ع): «گفت: طعام روزانه ی شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن، شما را از تعبیر آن خوابها چنان که پروردگارم به من آموخته است، خبر دهم. من آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده ام» ([491]).

و همچنین سخن او: «... هفت سال پی در پی بکارید و هر چه می دروید، جز اندکی که می خورید، با خوشه انبار کنید * از آن پس، هفت سال سخت می آید و در آن هفت سال، آنچه برایشان اندوخته اید بخورند مگر اندکی که نگه می دارید * پس از آن سالی آید که مردمان را باران دهند و در آن سال افشردنی ها را می فشرند» ([492]).

و در این سخن او: «گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانایم

» ([493]).

البيعة لله: في قوله: (يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) ([494]).

۳ - بیعت از آن خدا است:

در گفته‌ی یوسف (ع): «ای دو هم‌زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند یکتای غالب بر همگان؟ * نمی‌پرستید سوای خدای یکتا را مگر اسم‌هایی (بت‌هایی) را که خود و پدران‌تان آنها را به نام‌هایی خوانده‌اید که خدا حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است. حکمی جز حکم خدا نیست که فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» ([495]).



إضاءة

بعد أن عرفنا وجود قانون إلهي لمعرفة خليفة الله في أرضه، وهو مذكور في القرآن الكريم، بل وجاء به كل الأنبياء والمرسلين (ع)، ويوسف (ع) أيضاً جاء به، نحتاج أن ننتفع ونعمل بهذا القانون الإلهي في زمن الظهور المقدس (زمن يوسف آل محمد (ع))؛ لأن من لا يعمل بهذا القانون يكون من أتباع إبليس (لعنه الله) كما تبين.

روشنگری

پس از اینکه از وجود داشتن قانونی الهی برای شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمینش آگاهی یافتیم - قانونی که در قرآن کریم گفته شده است و تمام انبیا و فرستادگان (ع) از

جمله یوسف(ع) این قانون را با خود آوردند،- حال باید از این قانون بهره گیریم و این قانون الهی را در زمان ظهور مقدس (زمان یوسف آل محمد(ع)) به کار گیریم؛ چرا که کسی که به این قانون عمل نکند، همان طور که بیان گردید، از پیروان ابلیس که لعنت خدا بر او باد، خواهد شد.

وأنت تجد حتى في الإنجيل أنّ عيسى (ع) يؤكد على أنّ الأنبياء السابقين من بني إسرائيل قد ذكروه وبشّروا به وأوصوا به، وكذا جاء بالعلم والحكمة، وأيضاً رفع راية البيعة لله وطالب بملك الله وحاكميته، ومحمد أيضاً أكد هذا الأمر وبيّن أنّ الأنبياء السابقين ذكروه وبشّروا به وأوصوا به، وإنّه مذكور في التوراة والإنجيل، وجاء(ص) ليُعَلِّم الكتاب والحكمة، ورفع راية البيعة لله وطالب بملك الله وحاكميته سبحانه وتعالى في أرضه.

حتی در انجیل می بینیم که حضرت عیسی(ع) تأکید می کند که انبیای پیشین بنی اسرائیل او را ذکر کرده اند و به او بشارت داده و وصیت نموده اند. او علم و حکمت آورد و همچنین پرچم البيعت لله (بيعت از آن خداوند است) را برافراشت و خواهان سلطنت و حاکمیت خداوند بود. حضرت محمد(ص) نیز بر این موضوع تأکید می فرماید و بیان می دارد که انبیای پیشین او را ذکر کرده اند و به او بشارت داده و وصیت نموده اند؛ اینکه ایشان(ص) در تورات و انجیل ذکر شده است و آمده است تا کتاب و حکمت بیاموزد، پرچم البيعت لله را برافراشت و خواستار سلطنت و حاکمیت خداوند سبحان و متعال در زمینش می باشد.

وكذا آل محمد(ع)، وتوجد أكثر من رواية عنهم(ع) أكدوا بها هذا القانون الإلهي لكي لا يضل شيعتهم. ولكن للأسف من يدعون أنهم شيعتهم اختاروا في آخر الزمان الكفر بروايتهم والإعراض عنها وعن القرآن الكريم، وإتباع العلماء غير العالمين فأضلّوهم وخلطوا عليهم الحق بالباطل، فلم يعد عندهم قانون لمعرفة الحجة من الله وخليفة الله، مع أنّ هذا القانون الإلهي لمعرفة الحجة من الله وخليفة الله والوصي الذي يمتحن به الناس موجود في القرآن الكريم، وقد بيّنته بوضوح،

لعل من يدعون أنهم شيعة آل محمد وعمامة أصحاب الأديان الإلهية يلتفتون إلى هذا القانون فينقذون أنفسهم من النار.

آل محمد(ع) نیز چنین بوده‌اند و چندین روایت از آنها(ع) وجود دارد که بر این قانون الهی تأکید فرموده‌اند تا شیعیان‌شان گمراه نگردند. ولی با کمال تاسف می‌بینیم که در آخر الزمان، کسانی که ادعای تشیع دارند روایت‌های آنها را منکر می‌شوند و از آنها و قرآن کریم روی برمی‌تابند و علمای بی‌عمل را پیروی می‌کنند؛ آنها نیز گمراه‌شان می‌کنند و حق و باطل را در هم می‌تنند طوری که دیگر قانونی برای شناخت حجت و جانشین خداوند برایشان باقی نمی‌ماند؛ با وجود اینکه این قانون شناخت حجت از سوی خداوند و جانشین خداوند و وصی که مردم با آن آزموده می‌شوند، در قرآن وجود دارد و پیش‌تر به وضوح آن را بیان نمودم؛ تا شاید کسانی که ادعای شیعه بودن آل محمد(ع) را دارند و به طور کلی پیروان ادیان الهی متوجه این قانون بشوند و خویشتن را از آتش برهانند.

إذاً فصاحب الحق الإلهي الوصي المعزّي [496] لأنبیاء الله ورسله الذي يأتي في آخر الزمان إذا جاء بهذه الأمور الثلاثة وهي:

بنابراین، صاحب حق الهی و عزّت‌دهنده‌ی انبیای خداوند و فرستادگانش [497] که در آخر الزمان می‌آید، این موارد سه‌گانه را با خود خواهد آورد:

الوصية: أي إنّ الماضيين(ع) أوصوا به ونصوا عليه بالاسم والصفة والمسكن، كما كانت الوصية بالرسول محمد من الأنبياء الماضيين(ع) باسمه وبصفته أنّه راكب الجمل، وبمسكنه فاران، أي مكة وما حولها (عرفات)، والروايات الدالة على الوصي في آخر الزمان باسمه وصفته ومسكنه كثيرة.

وصیت: یعنی گذشتگان(ع) به او وصیت کرده‌اند و او را با اسم، صفت و محل سکونت به صراحت بیان داشته‌اند؛ همان طور که در مورد پیامبر اسلام، انبیای

پیشین (ع) به او با نام و صفتش که سوار بر شتر است و محل سکونتش در فاران یعنی مکه و اطرافش (عرفات) می باشد، وصیت کرده بودند. روایات مربوط به وصیت آخر الزمان با اسم و صفت و مسکن، بسیار می باشند.

وجاء أيضاً بالعلم والحكمة: كما جاء رسول الله (ع) محمد بالعلم والحكمة، قال تعالى: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) ([498]).

همچنین علم و حکمت می آورد: همان گونه که پیامبر خدا حضرت محمد (ص) علم و حکمت آورد. خداوند متعال می فرماید: « او است خدایی که میان مردمی بی کتاب، پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بیاموزد اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند » ([499]).

وهذا الرسول هو محمد بن عبد الله (ص) المرسل في الأوليين من هذه الأمة، ثم يقول تعالى: (وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) ([500]).

و این پیامبر، همان محمد بن عبد الله (ص) است که به سوی اولین های این امت فرستاده شد. سپس می فرماید: « و بر گروهی دیگر که هنوز به آنها نپیوسته اند و او پیرومند حکیم است » ([501]).

وهذا الرسول في الآخرين هو المهدي الأول من ولد الإمام المهدي (ع)، ومرسله هو الإمام المهدي (ع)، وأيضاً يعلمهم الكتاب والحكمة مما جاء به رسول الله محمد (ص). وكان اسمه (ص) في السماء أحمد، والمهدي الأول اسمه في الأرض أحمد وفي السماء محمد. فهو صورة لرسول الله محمد (ص)، ويبعث كما بعث محمد (ص)، ويعاني كما عانى محمد (ص). فلا بد من وجود قریش و حلفائها، وأم القرى والهجرة والمدينة، وكل ما رافق دعوة رسول الله محمد (ص)، فقط المصاديق والوجوه تتبدل، إنما هي وهم كتلك وأولئك.

این فرستاده برای گروهی دیگر، همان مهدی اول از نسل امام مهدی (ع) است که ارسال کننده‌اش امام مهدی (ع) می‌باشد. همچنین او به آنها کتاب و حکمتی که رسول خدا حضرت محمد (ص) آورد را تعلیم می‌دهد؛ پیامبری که اسمش در آسمان احمد است و مهدی اول، نامش در زمین احمد و در آسمان محمد می‌باشد. او صورتی از رسول خدا حضرت محمد (ص) می‌باشد و مبعوث می‌شود همان گونه که حضرت محمد (ص) مبعوث شد و اذیت و آزار می‌بیند همان گونه که حضرت محمد (ص) اذیت و آزار دید. پس حتماً قریش و هم‌پیمانان آنها نیز وجود دارند، و همچنین امّ القرا و هجرت و مدینه، و تمام آنچه به همراه دعوت حضرت محمد (ص) بود نیز خواهد بود، فقط مصداق‌ها و شکل‌ها تغییر می‌کند و گرنه این رخدادها و افراد، نظیر همان رخدادها و افراد خواهند بود.

أما الأمر الثالث: وهو المطالبة بحاكمية الله والملك الإلهي: فلا بد أن يتحقق في الواقع المعاش بشكل يتوضح فيه صاحب الحق الإلهي وحكمته وعلمه ومعرفته بعاقبة الأمور، والحمد لله تم هذا بفضل الله سبحانه وتعالى فكل أولئك العلماء غير العاملين دعوا إلى حاكمية الناس والانتخابات وشورى وسقيفة آخر الزمان إلا الوصي، بفضل من الله عليه لم يرض إلا حاكمية الله وملك الله سبحانه، ولم يحد عن الطريق الذي بيّنه محمد وآل محمد (ع). أما العلماء غير العاملين فقد خرجوا وحادوا عن جادة الصواب، وتبيّن بفضل خطة إلهية محكمة: أنّ رافع راية رسول الله محمد (ص) (البيعة لله) هو فقط الوصي.

اما موضوع سوم، همان خواستار شدن حاکمیت خداوند و سلطنت الهی می‌باشد: باید در زندگی روزمره‌ی ما به شکلی که صاحب حق الهی و حکمت و علم و معرفتش به عاقبت امور به طور واضح و آشکار تأثیرگذار باشد، نمایان گردد. خداوند سبحان و متعال را شکر که با فضل و منتش، همه چیز را به تمامی به انتها رسانید؛ تمام علمای بی‌عمل به حاکمیت مردم، انتخابات، شوری و سقیفه‌ی آخر الزمان دعوت می‌کنند، مگر وصی، که به فضل خداوند به چیزی جز حاکمیت خداوند و سلطنت الهی رضایت نداد

و از راهی که محمد و آل محمد (ع) تبیین نمودند، تعدی نکرد؛ اما علمای بی‌عم، از مسیر درست خارج شدند و تعدی نمودند و به فضل نقشه‌ی محکم الهی بر مردم آشکار شد که: تنها برافرازنده‌ی پرچم رسول خدا حضرت محمد (ص) (البعیت لله) فقط وصی می‌باشد.

أما من سواه فهم قد رفعوا راية الانتخابات وحاكمة الناس، وهي بيعة في أعناقهم للطاغوت وبملى إرادتهم، بل وهم قد دعوا الناس لها وانخدع الناس بسبب جهلهم بالعقيدة التي يرضاها الله سبحانه وتعالى، مع أنّ أهل البيت (ع) قد بيّنوا هذا الأمر بكل وضوح وجلاء، ودم الحسين في كربلاء خير شاهد على ذلك، وإن كانت فاطمة الزهراء (ع) لما نحى القوم الوصي علياً (ع) خاطبتهم قائلة: (أما لعمر إلهك لقد لقت فنظرة ريثما ننتجوا [502])، ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً وزعافاً ممقراً، هنالك يخسر المبطلون ويعرف التالون غب ما أسس الأولون، ثم طيبوا عن أنفسكم أنفساً، واطمأنوا للفتنة جاشاً وأبشروا بسيف صارم وهرج شامل واستبداد من الظالمين، يدع فينكم زهيداً وزرعكم حصيداً. فيا حسرتي لكم وأنى بكم وقد عميت عليكم أنلزمكموها وأنتم لها كارهون) [503].

سایرین پرچم انتخابات و حاکمیت مردم را برافراشتند و این بیعتی برای طاغوت است که با رضایت کامل، بر گردن خویش دارند؛ حتی مردم را به این سو دعوت کرده‌اند و به جهت جهل مردم نسبت به عقیده‌ای که مورد رضایت خداوند سبحان و متعال می‌باشد، مردم را فریب داده‌اند؛ با وجود اینکه اهل بیت (ع) این موضوع را به طور کامل روشن کرده‌اند و خون امام حسین در کربلا بهترین گواه و شاهد بر این ادعا است. وقتی فاطمه‌ی زهرا (ع) حق وصی پیامبر حضرت علی (ع) را پایمال شده می‌بیند، آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

أما لعمر إلهك لقد لقت فنظرة ريثما ننتجوا [504] ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً و زعافاً ممقراً هنالك يخسر المبطلون و يعرف التالون غب ما سن الأولون ثم طيبوا عن أنفسكم أنفساً و اطمأنوا للفتنة جاشاً و أبشروا بسيف صارم و هرج

شَامِلٌ وَ اسْتَبْدَادٌ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيُنْكِرُ زَهِيداً وَ زُرْعَكُمْ حَصِيداً فَيَا حَسْرَتِي لَكُمْ وَ
أَنِّي بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ قُلُوبُكُمْ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَاكُمْ هَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ. [505]

به جان خودم قسم که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قده پر از خون تازه و زهر گشوده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گذار پیشینیان را خواهند شناخت، سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد، مزده باد شما را به شمشیری برنده و ظلمی قوی و به فتنه‌ای عمومی و استبدادی از ستمکاران که اندکی شما را واگذار می‌نماید، آنگاه هستی شما را به یغما می‌برد، واحسرتا بر شما! به کجا هدایت می‌شوید؟ در صورتی که هدایت از شما ناپدید شد، آیا ما می‌توانیم شما را ملزم و مجبور نماییم، در حالی که شما از راه راست بیزارید!؟

فهم اليوم علموا بأنفسهم غب ما سنوا واحتلبوا طلاع القعب دماً عيباً.

و امروز، آنها خودشان به عاقبت آنچه بنیان نهادند نزدیک شده‌اند و قده بزرگ خون‌های پایمال شده را دوشیدند.

فهل هذا الحال الذي أنتم فيه عذاب من الله سبحانه أم لا؟! في قرارة أنفسكم تقرّون أنه عذاب من الله، ولكن تخافون أن تقرّوا بألسنتكم لنّلا يقال لكم فهذا أحمد الحسن مرسل من الإمام المهدي (ع)، وهذه رسالة إلهية، والله يقول: (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا).

آیا این وضعیتی که شما امروز در آن گرفتار شدید، عذابی از جانب خداوند نیست؟! در خلوت خود می‌گویید که عذابی الهی است ولی می‌ترسید به زبان اقرار کنید تا مبادا به شما بگویند که این احمد الحسن، فرستاده شده از سوی امام مهدی (ع) و این رسالت، رسالتی الهی است در حالی که خداوند می‌فرماید: « و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌دهیم مگر اینکه فرستاده‌ای بر آنها مبعوث کنیم ».

أما المعجزة المادية فهي لا يمكن أن تكون وحدها طريقاً لإيمان الناس، بل الله لا يرضى بهذا إيمان مادي محض، ولو كان يُقبل لُقبل إيمان فرعون بعد أن رأى معجزة مادية قاهرة لا تؤول، وهي انشقاق البحر، ورأى كل شق كالطود العظيم ولمسه بيده، فقال: (أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) [506]. ولكن الله لا يرضى هذا الإيمان: (الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) [507].

اما معجزه‌ی مادی، به تنهایی نمی‌تواند راه ایمان آوردن مردم باشد و حتی خداوند نیز به چنین ایمان مادی محضی راضی نمی‌شود. اگر چنین ایمانی پذیرفته می‌شد، به طور قطع ایمان فرعون پس از مشاهده‌ی معجزه‌ی مادی قاهر که غیر قابل تأویل بود، مورد قبول واقع می‌شد؛ همان معجزه‌ی شکافتن دریا و او دید که هر پاره، چون کوهی عظیم شد و آن را با دستانش لمس نمود و گفت: «ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آنکه بنی اسرائیل به آن ایمان آورده‌اند، نیست و من از تسلیم شدگانم» [508]؛ ولی خداوند چنین ایمانی را قبول نمی‌کند: «آیا اکنون؟ در حالی که تو پیش از این، عصیان می‌کردی و از مفسدان بودی!» [509].

وقد ترك الله بدن فرعون آية للناس ليتفكروا: (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ) [510].

و خداوند بدن فرعون را باقی گذاشت تا آیه‌ای برای مردم باشد و تفکر کنند: «امروز، بدن تو را حفظ می‌کنیم تا برای آنان که پس از تو می‌مانند عبرتی باشی، و حال آنکه بسیاری از مردم از آیات ما غافل اند» [511].

ولكن قليل من انتفعوا بهذه الآية و (كثيراً من الناس عن آياتنا لغافلون) كما أن المعجزة لا يمكن أن تكون لكل من يطلبها، وإلا لآمن الناس جميعاً إيماناً قهرياً أجبروا عليه بما يرون من قدرة قاهرة لا طاقة لهم على مواجهتها، ولن يكون هذا إلا استسلاماً للأمر الواقع وليس إسلاماً وتسليماً للغيب، والله سبحانه هو الغيب، ولعل من تدبر في معجزات الأنبياء يجدها جميعاً جاءت مشابهة لما انتشر في

زمانهم، فموسی یأتي بالعصا التي تصبح أفعى في زمن فيه عشرات يلقون عصيهم فإذا هي أفعى كما يخيل للناس، وكذا عيسى جاء ليشفي المرضى في زمن انتشر فيه الطب، ومحمد(ص) يأتي بالقرآن لقوم اشتهروا بالكلام والشعر، فالأمر وما فيه أنها جاءت كذلك للبس، قال تعالى: (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ) ([512]).

عدهی کمی از این آیه نفع بردند و «كثيراً من الناس عن آياتنا لغافلون» (بسیاری از مردم از آیات ما غافل اند). این گونه نیست که معجزه برای هر کسی که خواهانش باشد، رخ دهد؛ در این صورت همه‌ی مردم ایمان می‌آوردند؛ ایمانی قهری از سر اجبار به دلیل آن قدرتی که می‌بینند و تاب و توان مقابله با آن را ندارند. چنین وضعیتی چیزی جز تسلیم شدن در برابر اتفاقی که به وقوع پیوسته است، نمی‌باشد و اسلام و تسلیم شدن به غیب محسوب نمی‌گردد؛ در حالی که خداوند، همان غیب است. اگر کمی تدبر کنید خواهید دید که همه‌ی معجزات انبیا مشابه آنچه در زمان‌شان گسترش داشته بود، می‌باشد؛ موسی(ع) عصایی می‌آورد که تبدیل به مار می‌شود، در زمانی که ده‌ها نفر عصاهایشان را می‌انداختند و مردم آنها را به صورت افعی تصور می‌کردند. عیسی(ع) در زمانی که طب گسترش یافته بود، بیماران را شفا می‌دهد و حضرت محمد(ص) قرآن را برای قومی می‌آورد که به کلام و شعرگویی شهره بودند. بنابراین معجزه و آنچه در آن است با مقداری شبهه همراه است. خداوند متعال می‌فرماید: «و اگر او را از میان فرشتگان برمی‌گزیدیم باز هم او را به صورت مردی می‌فرستادیم و این خلط و اشتباه که پدید آورده‌اند بر جای می‌نهدیم» ([513]).

وما. هذا اللبس والمشابهة إلا لتكون هناك مساحة. لتأول المتأولين، الذين. لا يؤمنون بالغيب، ولتبقى مساحة للإيمان بالغيب، وإلا فالإيمان المادي المحض ليس إيماناً ولا إسلاماً ولا يقبله الله، قال تعالى: (قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ) ([514]).

این شبهه و پوشیدگی جز به جهت باقی ماندن میدانی برای تأویل تأویل کنندگان، نیست؛ همان کسانی که به غیب ایمان نمی‌آورند، و تا میدانی برای ایمان به غیب باقی بماند؛ وگرنه ایمان مادی محض، نه ایمان است و نه اسلام و نه مورد قبول خداوند می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: « بگو: در روز فتح و پیروزی، ایمان آوردن کافران سودشان نرساند و آنها را مهلتشان ندهند » ([515]).

فالإيمان الكامل هو الإيمان بالغيب مائة بالمائة وهو إيمان الأنبياء والأوصياء، وكلما كان الإيمان مشوباً بآية أو إشارة أو كرامة أو معجزة مادية كان أدنى وأقل، حتى إذا كانت المعجزة قاهرة وتامة ولا يمكن تأويلها، عندها لا يقبل الإيمان والإسلام، كما لم يقبل إيمان وإسلام فرعون؛ لأنّ هكذا إيمان هو إيمان مادي مائة بالمائة.

ایمان کامل، ایمان صد در صدی به غیب است، که همان ایمان انبیا و اوصیا می‌باشد. هر چه ایمان به آیه یا اشاره یا کرامت یا معجزه‌ای مادی آلوده شده باشد، درجه‌ای پایین‌تر و مقام پایین‌تری دارد. اگر معجزه، قاهر، تمام‌کننده و غیر قابل تأویل باشد، در این هنگام ایمان آوردن و تسلیم شدن پذیرفته نخواهد شد همان گونه که ایمان آوردن و تسلیم شدن فرعون پذیرفته نشد؛ چرا که چنین ایمان آوردنی، ایمانی صد در صد مادی است.

والله وصف المؤمنين بأنهم: (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) ([516]).

خداوند مؤمنان را این گونه توصیف می‌فرماید: « آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند » ([517]).

(الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ) ([518]).

« آنان که از طریق غیب از پروردگار خویش می‌ترسند و از روز قیامت هراسناک‌اند

» ([519]).

(إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ) ([520]).

« تو فقط کسانی را می‌ترسانی که از پروردگارشان، نادیده، بیمناک‌اند و نماز می‌گزارند، و هر که پاک شود برای خود پاک شده و سرانجام همه به سوی خدا است

» ([521]).

(إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ) ([522]).

« تو فقط کسی را بیم می‌دهی که از قرآن پیروی کند و از خدای رحمان در نهان،

بترسد. چنین کس را به آمرزش و پاداشی کریمانه مژده بده » ([523]).

(مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ) ([524]).

« آنهایی را که در نهان از خدای رحمان می‌ترسند و با دلی توبه‌کار آمده‌اند » ([525]).

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) ([526]).

« ما فرستادگانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل

کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای

مردم است فرو فرستادیم، تا خدا بداند چه کسی به نادیده، او و فستادگانش را یاری می‌کند؛ که خدا توانا و پیروزمند است» ([527]).

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ([528]).
والحمد لله رب العالمين

« برای کسانی که نادیده از پروردگارشان می‌ترسند، آمرزش و مزد فراوان است » ([529]).

والحمد لله رب العالمين



[441] - والدليل على ذلك ما روي عن الإمام الرضا (ع): عن إبراهيم بن محمد الهمداني - رضي الله عنه - قال: (قلت للرضا (ع): يا ابن رسول الله أخبرني عن زرارة هل كان يعرف حق أبيك (ع)؟ فقال: نعم، فقلت له: فلم بعث ابنه عبيداً ليتعرف الخبر إلى من أوصى الصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام)؟ فقال: إن زرارة كان يعرف أمر أبي (ع) ونص أبيه عليه وإنما بعث ابنه ليتعرف من أبي (ع) هل يجوز له أن يرفع التقية في إظهار أمره ونص أبيه عليه وأنه لما أبطأ عنه ابنه طولب بإظهار قوله في أبي (ع) فلم يحب أن يقدم على ذلك دون أمره فرفع المصحف، وقال: اللهم إن إمامي من أثبت هذا المصحف إمامته من ولد جعفر بن محمد (عليهما السلام)) كمال الدين وتمام النعمة: ص 75.

[442] - شاهد بر این مطلب روایتی است که از امام رضا (ع) توسط ابراهیم بن محمد همدانی رضي الله عنه نقل شده است که می‌گوید: به امام رضا (ع) گفتم: ای فرزند رسول خدا، از زراره به من خبر بده: آیا حق پدرت (ع) را می‌دانست؟ فرمود: «بله». گفتم: پس چرا فرزندش عبید را فرستاد تا بفهمد امام صادق (ع) به چه کسی وصیت کرده است؟ فرمود: «زراره می‌دانست که وصی، پدرم (ع) می‌باشد و پدرش این موضوع را به صراحت فرموده است اما پسرش را فقط به این دلیل فرستاد تا از پدرم (ع) کسب تکلیف کند که آیا او مجاز است تقیه را کنار بگذارد و امامت او و وصیت پدرش بر او آشکار کند؟ و هنگامی که پسرش از آوردن خبر تأخیر نمود مردم از او خواستند که نظرش را درباره‌ی پدرم (ع) ابراز نماید. اما او مایل نبود بدون فرمانی از جانب پدرم (ع) آن را اظهار کند. بنابراین قرآن را برداشت و گفت: خدایا امام من کسی است که این کتاب تو امامتش را از فرزندان جعفر صادق ثابت کند». کمال الدين و تمام النعمة: ص 75.

[443] - الأعراف: 11.

[444] - أعراف: 11.

- [445] - وقوله لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بلقيها
 حرقت دارک لا ابقى عليك به ان لم تبایع و بنت المصطفى فيها
 ما كان غير ابی حفص يفوه بها امام فارس عدنان و حاميهها
- [446] - قدكنت اعدى اعاذيهها فصرت لها
 بنعمه الله حصناً من اعاذيهها
- [447] - الشورى: 23.
- [448] - شورى: 23.
- [449] - يوسف: 35.
- [450] - يوسف: 35.
- [451] - غافر: 34.
- [452] - غافر: 34.
- [453] - يوسف: 35.
- [454] - تفسير القمي: ج 2 ص 344.
- [455] - تفسير قمي: ج 4 ص 344.
- [456] - الاحقاف: 9.
- [457] - احقاف: 9.
- [458] - غافر: 34.
- [459] - لقمان: 20 - 2.
- [460] - لقمان: 20 تا 22.
- [461] - المائدة: 27 - 30.
- [462] - مائده: 27 تا 30.
- [463] - الرعد: 8.
- [464] - سبأ: 3.
- [465] - رعد: 8.
- [466] - سبأ: 3.
- [467] - البقرة: 30.
- [468] - بقره: 30 و 31.
- [469] - البقرة: 31.
- [470] - الحجر: 29.
- [471] - حجر: 29.
- [472] - الكهف: 50.

[473] - هنا فقط أريد لفت الانتباه أن هذه الآية الكريمة هي نص يبين حاكمية الله و يبين من قبلها وهم الملائكة (ع) و من رفضها وهو إبليس (لعنه الله)، فالذين يرفضون حاكمية الله اليوم ينطبق عليهم آخر الآية أي إنهم اتخذوا إبليس وذريته أولياء من دون الله (أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) (من السيد).

[474] - كهف: 50.

[475] - باید توجه داشت که این آیه‌ی کریم، متنی است که حاکمیت خداوند را بیان، و کسانی که آن را پذیرفتند یعنی ملائکه (ع) و همچنین کسی که از آن سربیزی نمود یعنی ابلیس (لعنت الله) را معرفی می‌کند. بر کسانی که امروز حاکمیت خداوند را نمی‌پذیرند انتهای آیه منطبق می‌گردد؛ یعنی آنها کسانی هستند که ابلیس و فرزندانش را به جای خداوند به دوستی می‌گیرند: «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (آیا شیطان و فرزندانش را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آنکه آنها دشمن شمايند؟ ظالمان بدچیزی را به جای خدا برگزیدند) (از سید).

[476] - الأحزاب: 62.

[477] - الفتح: 23.

[478] - احزاب: 62.

[479] - فتح: 23.

[480] - النساء: 58.

[481] - نسا: 58.

[482] - آل عمران: 34.

[483] - آل عمران: 34.

[484] - يوسف: 6.

[485] - يوسف: 6.

[486] - يوسف: 38.

[487] - يوسف: 38.

[488] - يوسف: 37.

[489] - يوسف: 47-49.

[490] - يوسف: 55.

[491] - يوسف: 37.

[492] - يوسف: 47-49.

[493] - يوسف: 55.

[494] - يوسف: 39-40.

[495] - يوسف: 39-40.

[496] قال عيسى (ع): (وأما الآن فأنا ماضي للذي أرسلني، وليس أحد منكم يسألني أين تمضي، ولكن لأنني قلت لكم هذا قد ملأ الحزن قلوبكم. لكن أقول لكم الحق انه خير لكم أن انطلق لأنه إن لم انطلق لا يأتيكم المعزي، ولكن إن ذهبت أرسله إليكم ومتى جاء ذاك يبكت العالم على خطيئة، وعلى بر، وعلى دينونة. أما على خطيئة: ف (لأنهم لا يؤمنون بي)، وأما على بر: ف (لأنني ذاهب إلى أبي ولا ترونني أيضاً)، وأما على دينونة: ف (لأن رئيس هذا العالم) قد دين. إن لي أمور كثيرة أيضاً لأقول لكم، ولكن لا تستطيعون أن تحتملوا الآن، وأما متى جاء ذاك (روح الحق) فهو يرشدكم إلى جميع الحق لأنه لا يتكلم من نفسه، بل كل ما يسمع يتكلم به) إنجيل يوحنا الإصحاح السادس عشر. (من السيد).

[497] - عیسی (ع) فرمود: «5 اما الآن نزد فرستنده‌ی خود می‌روم و کسی از شما از من نپرسد به کجا می‌روی 6 ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پُر شده است 7 و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما بهتر است؛ زیرا اگر نروم تسلّی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم 8 و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود 9 اما بر گناه؛ زیرا آنها به من ایمان نمی‌آورند 10 و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید 11 و اما بر داوری، از آن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است 12 و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم که به شما بگویم، ولی الآن طاقت تحمّل شان را ندارید 13 ولی هنگامی که او یعنی روحِ راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه فقط به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت». انجیل یوحنا: اصحاح شانزدهم.

[498] - الجمعة: 2.

[499] - جمعه: 2.

[500] - الجمعة: 3.

[501] - جمعه: 3.

[502] - في بعض المصادر (تنتج).

[503] - معاني الأخبار للشيخ الصدوق: ص 355.

[504] - در برخی منابع «تُنْتَجُ» گفته شده است.

[505] - معنای اخبار شیخ صدوق: ص 355.

[506] - یونس: 90.

[507] - یونس: 91.

[508] - یونس: 90.

[509] - یونس: 91.

[510] - یونس: 92.

[511] - یونس: 92.

[512] - الأنعام: 9.

[513] - انعام: 9.

[514] - السجدة: 29.

[515] - سجده: 29.

[516] - البقرة: 3.

[517] - بقره: 3.

[518] - الانبياء: 49.

[519] - انبياء: 49.

[520] - فاطر: من الآية 18.

[521] - فاطر: بخشی از آیه 18.

[522] - یس: 11.

[523] - یس: 11.

[524] - ق: 33.

[525] - ق: 33.

[526] - الحديد: 25.

[527] - حديد: 25.

[528] - الملك: 12.

[529] - ملك: 12.